

نقدنگاشت ترجمه های قرآنی (۱۰)

نقد و بررسی ترجمه جناب آقای زمانی (بخش دوم)

۱۹۵-۲۰۴



چکیده: نویسنده در نوشتار پیش رو، در تلاش است ترجمه قرآن جناب آقای کریم زمانی را در بوته نقد و بررسی قرار دهد. وی در راستای این هدف، با بیان آیات ۴۸ تا ۸۳ سوره انعام، نکات انتقادی خود را نسبت به ترجمه بیان کرده و سپس، دیدگاه خود را مطرح می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: ترجمه قرآن، قرآن، کریم زمانی، نقد ترجمه



Criticism of Quran Translations (10): Criticism of Mr. Zamani's Translation (Part II)

Seyyed Mohammad Reza Safavi

Abstract: In the following article, the author is trying to criticize the translation of the Quran by Mr. Karim Zamani. In line with this goal, by stating verses 48 to 83 of Surah An'am, he expressed his critical points about the translation and then presented his point of view.

Keywords: Quran Translation, Quran, Karim Zamani, Criticism of the Translation

ترجمه ایشان - چنان که در مقاله پیشین نیز یاد شد - از جمله ترجمه های موفق در دوره اخیر است و توضیحات تفسیری و لغوی ذیل ترجمه هر آیه، به جا و برای مخاطبان پرفایده است.

ترجمه آیات ۱ تا ۴۶ سوره مبارکه انعام در مقاله پیشین نقد و بررسی شد؛ در این نوشتار ترجمه آیات ۴۸ تا ۸۳ همان سوره بررسی و نقد می شود؛ و چنانچه توفیق بود ان شاء الله آیات باقی مانده سوره در گفتاری دیگر بررسی می شود.

گفتنی است چاپ ششم ترجمه مزبور که چاپ دوم انتشارات علمی است و در اسفندماه سال ۱۳۹۹ هجری شمسی به زیور طبع رسیده است در اختیار بود و نقد و بررسی بر اساس این چاپ که ویرایش دوم ترجمه است، صورت گرفته است.

آیه ۴۸ سوره انعام: وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ: و ما پیامبران را جز برای بیم و بشارت نمی فرستیم و کسانی که ایمان آورند و کار نیک کنند، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

نقد و بررسی

۱. «مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» اسم فاعل اند؛ ولی مترجم آنها را به صورت مصدری (بیم و بشارت) معنا می کند؛ افزون بر این بیم به معنای ترس است که مرادف آن خوف می شود و بشارت هم معنای مژده و مرادف آن بشاره است؛ بنابراین باید با فعلی مانند دادن (بیم دادن و مژده دادن) ترکیب می شد تا معنای ترسانیدن و مژده دهی را برساند و معنای مصدر «مُنذِرِينَ» و «مُبَشِّرِينَ را» بنمایاند.

۲. «مُبَشِّرِينَ» در آیه مقدم بر «مُنذِرِينَ» است؛ بنابراین وجهی ندارد بیم بر بشارت - چنان که مترجم آورده است - مقدم شود. ایشان در ترجمه آیه ۵۶ سوره کهف که همانند آیه مورد بحث است: «وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»، می نویسد: «و پیامبران را جز مژده ور و هشداردهنده نمی فرستیم». در این ترجمه هیچ یک از دو ایراد یاد شده دیده نمی شود؛ پس بهتر بلکه متعین آن بود که آیه مورد بحث نیز همچون آیه سوره کهف معنا می شد.

ادامه آیه ۴۸: فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: و کسانی که ایمان آورند و کار نیک کنند، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

بررسی

در ترجمه این بخش به دو نکته توجه شده است که درخور تقدیر است: ۱. «مَنْ» در «فَمَنْ آمَنَ...» به صورت جمع (کسانی) معنا شده است؛ زیرا «مَنْ» می تواند در مفرد و ثنا و جمع به کار رود؛ در اینجا چون ضمیر جمع: «عَلَيْهِمْ» و «هُم» به آن بازگشته است، معنای جمع دارد؛

۲. فعل های ماضی «آمَنَ وَ أَصْلَحَ» به صورت مضارع معنا شده است؛ چون «مَن» در «فَمَنْ آمَنَ...» به دلیل وجود حرف فاء در «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ...» معنای شرط دارد و شرط در اینجا ماضی را معنای مضارع می دهد.

آیه ۴۹ سوره انعام: وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ: کسانی که آیات ما را تکذیب می کنند... به عذاب دچار آیند.

نقد و بررسی

«به عذاب دچار آیند» در ترجمه «يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ» بیان حاصل معناست و به ترجمه آزاد شبیه است؛ زیرا «العذاب» فاعل «يَمَسُّ» و «هُم» مفعول به است؛ یعنی «عذاب به آنها می رسد». در آیه ۲۵ سوره زمر آمده است: «فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ» که نظیر «يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ» است؛ مترجم از آن جمله ترجمه برابر عرضه می کند: «عذاب به سراغشان آمد». به جا بود مترجم گرامی در ترجمه آیات روشی یکسان را پیش می گرفت.

آیه ۵۰ سوره انعام: قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ: بگو: من به شما نمی گویم که گنجینه های الهی نزد من است و نه [می گویم]: غیب می دانم. و به شما نمی گویم: فرشته ام.

نقد و بررسی

مترجم گرامی به تبع عده ای از مفسران جمله «لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» را نیز مقول «لَا أَقُولُ» در صدر آیه دانسته است؛ یعنی «وَلَا أَقُولُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ» و چنین ترجمه می کند: «و نه [می گویم]: غیب می دانم». به نظر می رسد که تقدیر «لَا أَقُولُ» برای «لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» وجیه نمی آید؛ زیرا آوردن آن در جمله پیشین (قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ) و نیز آوردن آن در جمله پس از آن (وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ) و نیاروردن آن در جمله میانی (لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ) از سر قصد است؛ یعنی آیه می خواهد بفهماند «لَا أَقُولُ» جمله «لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» لحاظ نشده است؛ پس بهتر بل متعین آن است مترجم نیز آن را در تقدیر نگیرد و ننویسد: «و نه [می گویم]: غیب می دانم»؛ گویی مترجم گرامی در آیه ۳۱ سوره هود که نظیر این آیه است (وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ...) به این نکته توجه کرده است و «وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» را بدون «لَا أَقُولُ» معنا می کند و می نویسد: «و علم غیب نیز می دانم». گفتنی است عده ای از مفسران مانند علامه طباطبایی در المیزان^۲ و ابوحنیان در البحر المحیط^۳ «وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» را عطف بر «لَا أَقُولُ لَكُمْ» می دانند نه عطف بر «عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ»؛

۱. رک به: روح المعانی، ج ۴، ص ۱۴؛ التحرير والتنوير، ج ۶، ص ۱۱۰.

۲. المیزان، ج ۱۰، ص ۲۱۰.

۳. البحر المحیط، ج ۴، ص ۵۱۸.

بنابراین «وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» را با «لَا أَقُولُ» معنا نمی‌کنند؛ این دو مفسر نکته نیابردن «لَا أَقُولُ» در این جمله را توضیح می‌دهند.

آیه ۵۳ سوره انعام: وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا: و بدین سان آنان را به یکدیگر بیازمودیم [یعنی کافران مغرور را به وسیله مؤمنان فقیر مورد امتحان قرار دادیم] تا سرانجام [...] بگویند: آیا اینان اند که خداوند از میان ما بر آنان منت نهاده است!؟

نقد و بررسی

عبارت «بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ» مکرر در قرآن آمده است؛ گاه مراد از آن یکدیگر است؛ مانند «رَبَّنَا اسْتَمِعْ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ»^۴؛ پروردگارا، از یکدیگر بهره‌مند شدیم (مترجم). ولی آن‌گاه که مراد از بعضی اول غیر از بعضی دوم باشد، به «یکدیگر» ترجمه نمی‌شود؛ مانند «الزَّجَالُ قَوْمُونَ عَلَى النَّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۵؛ مردان، سرپرست زنان اند، چراکه خداوند بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده است (مترجم). آیه مورد بحث (فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ) از نوع دوم است؛ زیرا مراد از «بعض اول» کافران متکبر و مقصود از «بعض دوم» مؤمنان است؛ شاهد این معنا اولاً عبارت «لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا» در آیه مورد بحث است که آزمون را توضیح می‌دهد؛ یعنی آزمون این است که کافران درباره مؤمنان می‌گویند: «آیا از میان ما اینان اند کسانی که خدا به آنها نعمت داده است؟» بنابراین مورد آزمون طرفینی نیست تا عبارت «بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ» را بتوان به «یکدیگر» ترجمه کرد؛ ثانیاً مترجم در توضیح «فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» می‌نویسد: «کافران مغرور را به وسیله مؤمنان فقیر مورد امتحان قرار می‌دهیم». از این عبارت مترجم به روشنی برمی‌آید که آزمون دوطرفی نیست؛ بنابراین ترجمه «فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» به «آنان را به یکدیگر بیازمودیم» موجه نیست.

آیه ۵۹ سوره انعام: ... وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا زَبْطٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: ... و هیچ برگه‌ای [از هیچ درختی] نمی‌افتد مگر آنکه آن را می‌داند [چون علم خدا حد و مرزی ندارد] و هیچ دانه‌ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن و روشنگر [یعنی لوح محفوظ ثبت شده] است.

نقد و بررسی

بیشتر مترجمان همچون مترجم گرامی که سخن در ترجمه ایشان است، با اندک تفاوتی بخش یادشده از آیه شریفه را همین‌گونه ترجمه کرده‌اند.

۴. انعام: ۱۲۸.

۵. نساء: ۳۴.

در ترجمه های یادشده و نظایر آن، خطایی دیده می شود که از کم توجهی به جایگاه و اعراب کلمات «وَلَا حَبَّةٌ... وَلَا رُطْبٌ وَلَا يَابِسٌ» برخاسته است. این ترجمه مبتنی بر آن است که «لا» در «وَلَا حَبَّةٌ... وَلَا رُطْبٌ وَلَا يَابِسٌ» نفی جنس یا شبیهه به «لَيْسَ» باشد؛ مانند «لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ» یا «لَا فِي الدَّارِ رَجُلٌ»؛ ولی از آن رو که «حَبَّةٌ» و «رُطْبٌ» و «يَابِسٌ» نه مفتوح هستند که «لا» نفی جنس باشد، نه مرفوع که «لا» شبیهه لیس باشد، ترجمه «وَلَا حَبَّةٌ... وَلَا رُطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» به «هیچ دانه ای... و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است» نادرست دانسته می شود.

مجرور بودن «رُطْبٌ» و «يَابِسٌ» و نیز مجرور بودن «حَبَّةٌ» نشان می دهد این کلمات عطف به «وَرَقَةٍ» در جمله «مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا» است و چون «رُطْبٌ» و «يَابِسٌ» و «حَبَّةٌ» بر «وَرَقَةٍ» عطف شده اند، اولاً فاعل «مَا تَسْقُطُ» به شمار می آیند، چون «وَرَقَةٍ» فاعل است؛ ثانیاً «إِلَّا يَعْلَمُهَا» نیز در این کلمات لحاظ می شود و مفاد آیه چنین خواهد شد: «مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَمَا تَسْقُطُ مِنْ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَمَا تَسْقُطُ مِنْ رُطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا»: هیچ برگی فرو نمی افتد مگر اینکه خدا آن را می داند، و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین فرو نمی افتد مگر اینکه خدا آن را می داند و هیچ تر و خشکی فرو نمی افتد مگر اینکه خدا آن را می داند.

مفسرانی چون زمخشری و ابوحنیان به آنچه یاد شد تصریح کرده اند. ابوحنیان می نویسد: «وَلَا حَبَّةٌ وَلَا رُطْبٌ وَلَا يَابِسٌ» معطوف علی قوله «مِنْ وَرَقَةٍ» وَالْأَسْتِثْنَاءُ الْأُولَى مُنْسَجِبَةٌ عَلَيْهَا كَمَا تَقُولُ: «مَا جَاءَنِي مِنْ رَجُلٍ إِلَّا أَكْرَمْتُهُ وَلَا إِمْرَأَةً»، فَالْمَعْنَى إِلَّا أَكْرَمْتُهَا: حَبَّةٌ، رُطْبٌ وَ يَابِسٌ عطف به ورقة هستند و استثناى اول [إِلَّا يَعْلَمُهَا] در اینجا نیز آورده می شود؛ مانند اینکه بگویی: هیچ مردی نزد من نیامد، مگر اینکه او را اکرام کردم، و نه هیچ زنی؛ یعنی مگر اینکه او را نیز اکرام کردم.

زمخشری نیز پس از آنکه «حَبَّةٌ»، «رُطْبٌ» و «يَابِسٌ» را عطف به «وَرَقَةٍ» می شمرد، می نویسد: «كَأَنَّهُ قِيلَ: وَمَا تَسْقُطُ مِنْ شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ إِلَّا يَعْلَمُهَا»^۷ گویی عبارت این است: هیچ چیزی از این چیزها [حَبَّةٌ، رُطْبٌ وَ يَابِسٌ] نیستند، مگر اینکه خدا آنها را می داند.

دو نکته: ۱. براساس آنچه یاد شد، عبارت «إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»، بدل یا عطف بیان برای «إِلَّا يَعْلَمُهَا» خواهد بود. علامه طباطبایی می نویسد: «عَلَى هَذَا فَقَوْلُهُ: «إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» بَدَلٌ مِنْ قَوْلِهِ: «إِلَّا يَعْلَمُهَا» سَدَّ مَسَدَّهُ، وَتَقْدِيرُهُ، «إِلَّا هُوَ وَاقِعٌ مَكْتُوبٌ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»: بنابراین «إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» بدل برای «إِلَّا يَعْلَمُهَا» و جایگزین آن است، و تقدیر کلام این می شود: مگر اینکه آن تحقق یافته و در کتابی روشن ثبت است.

۶. البحر المحيط، ج ۴، ص ۵۳۶.

۷. الکشاف، ج ۲، ص ۳۱.

۸. المیزان، ج ۷، ص ۱۲۹.

برخی از مترجمان به وجه اعرابی آیه توجه نشان داده اند و تا حدودی مفاد درست آیه را منعکس کرده اند: «و هیچ برگی فرو نمی افتد جز آنکه آن را می داند و دانه ای در تاریکی های [زیر] زمین و هیچ تر و خشکی [از میوه جات و حبوبات] فرو نمی افتد جز آنکه [در علم ازلی او و] در کتابی روشن هست (مشکینی)؛ «و نمی افتد هیچ برگ الامی داندش و نمی افتد هیچ دانه در تاریکی های زمین و نه هیچ تری و خشکی الا ثبت است در کتاب روشن» (دهلوی)؛ «هیچ برگی نیافتد مگر آن را می داند، هیچ دانه ای به شکم زمین و هیچ تر و خشکی نمی افتد مگر آنکه در کتابی است روشن» (قرشی در احسن الحدیث).

آیه ۶۰ سوره انعام: وَهُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأُكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ: و اوست کسی که شبانگاه [در خواب] روح شما را برمی گیرد و بدانچه در طول روز کسب کرده اید آگاه است؛ سپس شما را در آن روز از خواب برمی انگیزد.

نقد و بررسی

ضمیر «فیه» در «ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ» به «النَّهَار» در فقره قبل برمی گردد؛ البته نه به شخص «النَّهَار» که در آن جمله آمده است؛ ولی مترجم گرامی با افزودن کلمه «آن» (آن روز) ضمیر را به شخص «النَّهَار» برگردانده است و در مفاد آیه مشکل انداخته است. توضیح: مراد از «النَّهَار» در «مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ» روز قبل از شبی است که در جمله «يَتَوَقَّأُكُمْ بِاللَّيْلِ» آمده است؛ بنابراین بیدار کردن در «ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ» در روز بعد می شود نه در همان روز. داستان این ضمیر مانند ضمیر در این جمله است: «أَعْطَيْتُ زَيْدًا دَرَهْمًا وَنَصَفَهُ» که در این جمله ضمیر «نَصَفَهُ» به «دَرَهْمًا» برمی گردد نه به شخص آن درهم؛ چون معنای جمله این نیست که به زید درهمی دادم و نصف همان درهم را نیز به او دادم، بلکه نصف درهم از درهمی دیگر مراد است. گویی به همین سبب است که آقای مجتبی و برخی دیگر از مترجمان به جای ضمیر اسم ظاهر آورده اند، ایشان می نویسند: «اوست که [روح] شما را به شب برمی گیرد و آنچه در روز کرده باشید می داند، سپس شما را در روز بر می انگیزد».

آیه ۶۵ سوره انعام: قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰی اَنْ يَّبْعَثَ عَلٰیكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْضِكُمْ اَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ: بگو: او می تواند عذابی از بالا یا از زیر پایتان بر شما فرستد یا شما را فرقه فرقه کند [و دچار اختلاف گرداند] و به برخی از شما را آزار دیگری را بچشاند.

نقد و بررسی

۱. جمله «هُوَ الْقَادِرُ» به دلیل تعریف مسند به لام تعریف گویای حصر است، ولی در ترجمه منعکس نشده است؛ چنان که مترجم در آیه ۱۸ همین سوره «هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ» به این نکته توجه می کند و در ترجمه می نویسد: «فقط اوست که بر جمیع بندگان خود، چیره و قاهر است».

۲. مترجم گرامی جمله «يَلْبِسْكُمْ شَيْعًا» را اینگونه ترجمه می‌کند: «شما را فرقه فرقه کند». که برابر چنین عبارتی است: «يَجْعَلْكُمْ شَيْعًا»؛ گویی «يَلْبِسْ» را به معنای «يَجْعَلْ» و «شَيْعًا» را مفعول دوم آن دانسته است؛ درحالی که نه «يَلْبِسْ» به معنای «يَجْعَلْ» است، نه «شَيْعًا» مفعول است. «يَلْبِسْ» به معنای درهم می‌آمیزد و «شَيْعًا» حال است و مفاد جمله این است: خداوند شما را به هم می‌آمیزد [با هم درگیر می‌کند] درحالی که گروه‌گروه هستید. آقای مجتبی می‌نویسد: «یا شما را گروه‌های پراکنده کرده به هم اندازد»؛ نیز آقای گمارودی می‌نگارد: «یا شما را گروه‌گروه به جان هم اندازد».

آیه ۶۶ سوره انعام: وَكَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ: و قوم تو [قریشیان و مکیان] قرآن را تکذیب کردند، درحالی که آن حق و حقیقت است.

نقد و بررسی

«ال» «الْحَقُّ» در ترجمه بازتابی ندارد و «هُوَ الْحَقُّ» مانند «هُوَ حَقٌّ» ترجمه شده است؛ به نظر نگارنده «ال» در «الْحَقُّ» استغراق صفات است تا بیان کند که قرآن حق کامل است و در آن هیچ امر باطلی نیست؛ مانند «زَيْدٌ الرَّجُلُ»؛ یعنی زید در صفات مردانگی کامل است و کاستی ندارد؛ بنابراین به نظر می‌رسد «هُوَ الْحَقُّ» به «حق کامل» یا «سراسر حق» برگردان شود، یا اگر «ال» در «الْحَقُّ» عهد باشد، می‌توان چنین نوشت: «درحالی که آن همان حق است [که می‌دانید و در انتظارش هستید]». مقصود این است که «هُوَ الْحَقُّ» با «هُوَ حَقٌّ» تفاوت معنایی دارد؛ آن هرچه هست، باید در ترجمه منعکس شود.

آیه ۶۸ سوره انعام: وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ: و چون کسانی را در آیات ما [به قصد استهزا] چون و چرا می‌کنند ببینی، از آنان روی بگردان تا به سخنی جز آن پردازند.

نقد و بررسی

مترجم در توضیح واژه «يَخُوضُوا» می‌نویسد: «يَخُوضُوا از مصدر «خَوْض» ... در قرآن همه جا به معنی فرورفتن به سخنان و کارهای یاوه و باطل است و در هیچ جای قرآن به معنی لفظی آن نیامده است»؛ آن‌گاه عبارت «حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» را چنین معنا می‌کند: «تا اینکه به سخنی دیگر جز قرآن یاوه‌گویی نکنند». با این توضیح که به نظر درست می‌رسد؛ جای این پرسش هست که چرا معنای یاد شده برای «يَخُوضُوا» در ترجمه بازتاب نیافته و عبارت «حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» چنین ترجمه شده است: «تا به سخنی جز آن پردازند»؟!

آیه ۸۱ سوره انعام: ... وَلَا تَخَافُوْنَ اَنْتُمْ اَشْرَكَتُمْ بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهٖ عَلَيْكُمْ سُلْطٰنًا: ... درحالی که شما از اینکه بدون هیچ دلیل الهی برای خدا شریک گرفته‌اید، نمی‌ترسید؟

نقد و بررسی

مترجم گرامی عبارت «ما لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيكُمْ سُلْطَانًا» را به «بدون هیچ دلیل الهی» ترجمه می کند، ناگفته پیداست که ترجمه با متن فاصله بسیاری دارد؛ نه از «ما» به معنای چیزی یا چیزهایی خبری هست، نه از «لَمْ يُنَزَّلْ» (فرو نفرستاده)، و نه از «عَلَيْكُمْ» (بر شما). چنانچه روش مترجم بیان حاصل معنا بود، شاید می شد چشم پوشی کرد؛ ولی مشاهده می شود در آیات مشابه به این کلمات بها می دهد و آنها را در ترجمه منعکس می کند؛ مانند «أَشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا»: چیزی را شریک خدا ساختند که برای شرک آنان حجتی نفرستاد؛ نیز مانند: «... أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا»: ... چیزی را که خداوند برای آن حجتی نازل نکرده است شریک او قرار دهید. این تفاوت های اساسی برای ترجمه آیات مشابه می نمایند که مترجم سیاست روشنی برای ترجمه ترسیم نکرده است و این از اعتبار ترجمه می کاهد. ضمن اینکه «برای شرک آنان» در ترجمه آیه ۱۵۱ سوره آل عمران نادرست است.

آیه ۸۲ سوره انعام: الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ: کسانی که [از سر صدق و خلوص] ایمان آورده اند و ایمانشان را به شرک نیامیخته اند، آنان اند ایمنی یافتگان و هدایت شدگان.

نقد و بررسی

مترجم گرامی «ظلم» را در این آیه به «شرک» ترجمه می کند و در توضیح آن می نویسد: «ظلم در این آیه به معنی شرک است. چنانکه در آیه ۱۲ سوره لقمان آمده است: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ».

۱. اینکه شرک در آیه سوره لقمان ظلم دانسته شده است، دلیل نمی شود که آیه ای دیگر که در آن «ظلم» آمده باشد، آن را شرک بدانیم؛ درست مانند گرد و گردوست که هر گردویی گرد است، ولی هر گردی گردو نیست؛ از باب مثال نمی توان «ظُلْمًا» در آیه ۱۱۱ سوره طه «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» را به شرک معنا کرد؛ چنانکه مترجم چنین نکرده است؛ ایشان در ترجمه این آیه می نویسد: «و چهره ها در برابر آن زنده پاینده و برپادارنده، خاکسار شوند و هر کس که بار ستمی بر دوش دارد ناامید گردد». افزون بر این آیه سوره لقمان شرک را «ظلم عظیم» می داند؛ ولی آیه مورد بحث از ظلم می گوید نه ظلم عظیم؛ یعنی حد وسط استدلال متفاوت است و تکرار نشده است.

۲. «ظلم» نکره و پس از نفی «لَمْ يَلْبِسُوا» واقع شده است؛ یعنی هر مصداق از ظلم و هر نوع ظلمی؛ آن را خصوص شرک دانستن به اصطلاح عالمان علم اصول تخصیص اکثر است که در نادرستی آن تردیدی نیست.

۳. در آیات قرآن گناهان بسیاری ظلم نامیده شده است؛ مانند جنگ در ماه های حرام (توبه: ۳۶)، پایمال کردن حقوق دیگران (بقره: ۲۷۹)، سرقت (مائده: ۳۸ و ۳۹؛ یوسف: ۷۵) و کتمان شهادت (بقره: ۱۴۰)؛ چرا فقط آیه سوره لقمان باید عهده دار تبیین ظلم در سوره انعام دانسته شود.

گاه برای اثبات درستی ترجمه و تفسیر «ظلم» به شرک در آیه مورد بحث به روایتی نقل شده از ابن مسعود تمسک می شود که چون آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» نازل شد، بر مردم دشوار آمد و گفتند: ای رسول خدا، کدام یک از ما بر خود ستمی نکرده است؟ آن حضرت فرمود: ظلم آن نیست که معنا کرده اند. آیا به آنچه آن بنده صالح [لقمان حکیم] گفته است، گوش نسپرده اید که گفت: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»: ای پسر جانم، برای خدا شریکی قرار نده؛ چراکه شرک ورزی ستمی بزرگ است.

استدلال به این روایت هم کارساز نیست؛ چون در مقابل، روایاتی است که ظلم در آیه انعام را افزون بر شرک به بسیاری از گناهان دیگر نیز تفسیر می کند؛ مانند تفسیر آن به شک، گمراهی، پذیرش ولایت نااهلان، دروغ، دزدی و خیانت؛ این روایات را در تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۴۴ و ۴۴۵ ملاحظه می کنید.

آیه ۸۳ سوره انعام: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ»: این است دلایل ما که به ابراهیم در برابر قومش دادیم. درجات [معنوی و باطنی] هر کس را بخواهیم؛ بالا می بریم.

نقد و بررسی

مترجم «دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ» را به صورت مضاف و مضاف الیه «دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ»: درجات هر کس را بخواهیم) معنا می کند؛ در حالی که «دَرَجَاتٍ» چون تنوین دارد، نمی تواند مضاف باشد؛ البته این معنا قابل توجیه است به اینکه «دَرَجَاتٍ» تمییز مبدل از مفعول به شمرده شود؛ ولی مشکل آنجاست که مترجم در موارد مشابه جمله را به گونه های دیگر ترجمه می کند؛ مانند «وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» در آیه ۲۵۳ سوره بقره که اینگونه ترجمه شده است: «و بعضی از ایشان را درجاتی بخشیده است». این ترجمه مبتنی بر این است «دَرَجَاتٍ» مفعول دوم «رَفَعَ» باشد و در «رَفَعَ» معنای «عَطَى: بخشید» لحاظ شده باشد؛ چنان که مترجم نیز آن را «بخشیده است» ترجمه می کند و از معنای اصلی «رَفَعَ» (بالا برد) صرف نظر می کند. ایشان «دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ» در آیه ۷۶ سوره یوسف را چنین ترجمه می کند: «هر کس را بخواهیم به درجاتی بالا می بریم». در این ترجمه بر خلاف دو ترجمه پیشین «دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ» به صورت مضاف و مضاف الیه ترجمه نشده است و «رَفَعَ» نیز در معنای اصلی اش به کار رفته است. ضمناً «حُجَّتُنَا» در آیه مورد بحث مفرد است؛ ولی مترجم آن را به صورت جمع (دلایل ما) معنا می کند که چندان موجه نمی نماید.